

هویت و تاریخ

هنگامی که از هویت ایرانی سخن می‌گوییم این سوال پیش می‌آید که هویت ایرانی چیست و چه عناصری این هویت را به وجود آورده‌اند. این هویت در طی زمان چگونه به وجود آمده و در هر دوره‌ای چه عناصری به آن اضافه شده است؟ آیا این هویت را می‌توانیم ارزش‌گذاری کنیم و عناصری از آن را با توجه به الزامات زندگی امروزی و یا با توجه به عقل سليم و اخلاق مثبت یا منفی ارزیابی کنیم. آیا داوری‌های ما به عنوان کسانی که در درون این فرهنگ زندگی می‌کنیم، صائب است یا اینکه همراه با سوگیری است؟

یکی از کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر در باب هویت ایرانیان و با نگاه به تاریخ گذشته ایران به رشته تحریر درآمده است، کتاب مشکله هویت ایرانیان امروز: ایقای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ است. این کتاب حاصل پژوهش و مطالعات دکتر فرهنگ رجایی استاد دانشگاه کارلتون کاناداست. وی دانش آموخته علوم سیاسی از دانشگاه‌های تهران، اوکلاهما و ویرجینیا و پیش از مهاجرت به کانادا سال‌ها در دانشگاه‌های ایران به تدریس علوم سیاسی اشتغال داشته است. کتاب دارای شش گفتار است. در این کتاب موضوع هویت ایرانی را در دو برش مورد بررسی قرار می‌دهد: در برش نخست به صورت طولی سیر تاریخی شکل‌گیری هویت ایرانی را بررسی می‌کند و در برش دوم، به سراغ مفاهیمی مانند ایران، دین، سنت، تجدّد و ایقای نقش در عصر اطلاعات می‌رود و سعی خود را به کار می‌گیرد تا «مشکله»‌ی این هویت را بازنماید. البته نویسنده در توضیح علت آوردن واژه مشکله چنین ایراز می‌دارد که «مفهوم مشکله را برای عنوان کتاب حاضر به این جهت برگزیده‌ام که بگوییم یافته‌های ارائه شده در اینجا حرف نهایی یا تنها پاسخ به پرسش چیستی هویت ایرانی در آستانه هزاره جدید میلادی نیست، بلکه تنها یک صورت از پاسخ به این پرسش است.^۱ ایشان فروتنانه، هم‌صدا با اشپنگلر بیان می‌دارد که «شناخت تمدن‌ها به ما نشان می‌دهد که هیچ راه حلی را نمی‌توان مطلقاً درست یا مطلقاً نادرست پنداشت».^۲

در گفتار نخست کتاب که به طرح مسأله اختصاص دارد، نویسنده به بیان حدود پژوهش خود می‌پردازد. فرهنگ رجایی در این گفتار هویت را

• دکتر علی مرشدی زاد
عضو هیات علمی دانشگاه شاهد



- مشکله هویت ایرانیان امروز: ایقای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ
- فرهنگ رجایی
- تهران: نشر نی، ۱۳۸۶

هویت در ابتدا در روانشناسی مطرح شد و سپس به حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی راه یافت و درواقع با این پیش فرض تسری یافت که به همان صورتی که می‌توان ویژگی‌هایی را به فرد نسبت داد، می‌توان ویژگی‌هایی نیز برای یک جمع به عنوان یک کل در نظر گرفت

هویت و تاریخ

عمومی برخوردار است. این نقش تا زمانی ادامه دارد که این دو جنبه یعنی کارآمدی و مقبولیت سست نشده و اسوه مقبول، باز به زبان عیید زاکانی، به «مذهب منسوخ تبدیل نشده است».^{۲۸}

از این تعریف اسوه و نیز از نحوه پردازش مطالب کتاب مشخص نیست که این اسوه آیا ویژگی‌هایی آرمانی است که ملت باید بدان‌ها دست یابد و بزرگان قوم در آثار خود آن را ستوده‌اند، یا آن دسته از ویژگی‌هایی - اعم از مثبت و منفی - است که هم اکنون مردم بدان خو گرفته و به آن متصف شده‌اند. در جایی در پاورقی صفحه ۳۸ نویسنده مختار، می‌نامد و در توصیف آن چنین ابراز می‌دارد:

تممایز از روح و منش ملی در نظر می‌گیرد. این موضوع از سوی عالمان اجتماعی پذیرفته شده است. هویت در ابتدا در روانشناسی مطرح شد و سپس به حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی راه یافت و درواقع با این پیش فرض تسری یافت که به همان صورتی که می‌توان ویژگی‌هایی را به فرد نسبت داد، می‌توان ویژگی‌هایی نیز برای یک جمع به عنوان یک کل در نظر گرفت. ولی نباید تصاویری کلیشه‌ای برای مردمان کشورها ساخت، چرا که نتیجه این امر افتادن به دام پیش‌داوری و قضاؤت‌هایی از پیش تعیین شده است. نویسنده مقصود خود از ویژگی‌های فرهنگی را «مذهب

در اینجا مراد از مذهب مختار، جاری بودن نقطه نظر یا مقوله‌ای است که فلاسفه علم «اسوه» می‌خوانند و اعتبار آن تا زمانی است که از یک سو کارآمدی دارد و به نیازها و جالش‌ها پاسخ کارساز می‌دهد و از سوی دیگر از مقبولیت



صفحه‌ای از جامع التواریخ، نقاشی قرن ۱۴ میلادی

تساهم می‌داند و معتقد است نباید این ویژگی‌ها را تنها به یکی از شاهان ایرانی محدود کرد. به عنوان مثال، «رفتار متساهم و رأفت آمیز تنها در عمل سیاسی کوروش مصدق نداشت، بلکه در ایران باستان قاعده رفتار سیاسی بود».^۸ این ویژگی در دوران اسلامی نیز ادامه داشت. نویسنده به نقل از سیاست‌نامه خواجه نظام الملک و نیز کتاب التاج فی اخلاق الملوك منسوب به جاحظ، شواهدی از این دواداری و تساهم را در دوران اسلامی ذکر می‌کند.^۹

به اعتقاد نویسنده، دین زرتشتی نیز دارای مجموعه دستوراتی بود که مرrog و مشوق فردیت عارفانه، تساهم و آزادی بود. تأکید بر فردیت در دین زرتشتی از یکسو اجازه نمی‌داد که اربابان دین خود را از دیگران برتر بدانند و از طرفی راه را برای تبدیل دین به یک آئین حکومتی می‌بست. افراد خود هر کدام از طریق پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک به رستگاری می‌رسیدند و به واسطگی اربابان دین نیاز نداشتند. البته این سخنان تا حدودی محل تأمل است. این مطلب در مورد دستورات آیین زرتشتی صدق می‌کند، ولی روحانیان زرتشتی حداقل در اوخر دوران ساسانی به طبقه‌ای تبدیل شده بودند که جایگاهی در سلسله مراتب قدرت داشتند.

در گفتار سوم، که به موضوع این اختصاص دارد، نویسنده دین مردم ایران را از قدیمی‌ترین ایام یکتاپرستی می‌داند و نقل قول جالبی را در تأیید مدعای خود می‌آورد: «ایرانیان نه تنها رسم ندارند معبد بنا کنند، تندیس‌هایی از خدایان برافرازند، و یا محراب بسازند، بلکه حتی کسانی را که به این کارها دست می‌زنند احمق تلقی می‌کند. به نظر من دلیل این رسم در میان ایرانیان این است که آن‌ها مثل یونانیان باور ندارند که خدایان شبیه انسانند».^{۱۰}

مجاوتر ایرانیان با دولت - شهرهای آسیای غربی آن‌ها را با مفاهیمی مانند نمایندگی و کارگزاری خدا بر روی زمین، که در اندیشه و عمل آن مناطق جاری بود، آشنا کرد. آن‌ها می‌دیدند که در بین النهرين ارباب معابد و کاهنان چگونه خود را زبان و نماینده خدایان و حکومت‌گران خود را کارگزاران خدایان می‌دانند. دین باوری یعنی اعتقاد به خدایی همه جا حاضر همیشه با فرهنگ ایرانی همراه بود. نویسنده سپس این پرسش را مطرح می‌کند که با وجود تمامی این ویژگی‌ها چه شد که ایرانیان به

سخن از موضوعاتی منسخ نیست و آیا نباید بگوییم این مقولات به رغم کذکارکردی همچنان ادامه یافته‌اند و آیا با نگاه پارادایمی به هویت می‌توان از تداوم هویت سخن گفت؟

آمارتیا سن در کتاب هویت و خشونت: توهمن تقدیر که در واقع پاسخی از سوی یک نویسنده فرهیخته جهان سومی به نظریه رویارویی تمدن‌های ساموئل هانتینگتون است، به انتقاد از تکوارگی در نگاه هانتینگتون و نویسنده‌گانی مانند او می‌پردازد. مقصود سن از تکوارگی، فروکاستن ویژگی‌های متعدد و متکبر نهفته در هویت به یک ویژگی خاص مانند دین یا هر کدام از ویژگی‌های دیگر است.^{۱۱} نویسنده محترم کتاب مشکله هویت نیز سعی می‌کند از این خطأ در امان بماند و به همین دلیل عناصر مختلفی را در پژوهش خود در نظر می‌گیرد. در این کتاب عناصر دین، ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سنت و تجدّد به عنوان مقولاتی تأثیرگذار در هویت باه عنوان اجزاء و عناصر هویت مورد بررسی قرار می‌گیرند. با وجود این، عناصری مغفول مانده‌اند که اتفاقاً تأثیر بهسازی در هویت‌سازی ایرانیان داشته‌اند. به عنوان مثال سکونت یافن ایل‌ها و استقرار زندگی ایلیاتی در بردهای از تاریخ ایران زمین واقعی است که زندگی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده و هنوز هم این تأثیر پابرجا است. اسطوره‌ها و نمادها نیز از عوامل تأثیرگذار محاسب می‌شوند ولی نویسنده اشاره‌ای بدان‌ها ندارد و در شناخت مشکله جایی بدان‌ها اختصاص نمی‌دهد.

نویسنده در بحث از ایران، ساختار نظام سیاسی ایران را مبتنی بر مفهوم شاه در نظر می‌گیرد و معتقد است که در این مفهوم نوعی آرمان والا و نوعی بزرگی نهفته است که در مفهوم مونارشی مورد نظر غربیان وجود ندارد. این مفهوم چنان در فرهنگ ایرانی ریشه دار بوده است که حتی «شیخ فضل الله نوری دلیل اصلی مخالفتش را با مشروطیت در این می‌دید که می‌گفت امور جامعه ایران، که اکثريت آن مسلمان است، با دو نهاد سامان می‌گيرد، يكى رسالت و دیگرى شاهی». ویژگی فره در شاهان باستانی ایران که فردوسی و دیگران به آن اشاره دارند در کثار تربیتی که برای فرزندان خاندان شاهی در نظر گرفته می‌شد، آنان را مستعد این منصب می‌ساخت و از پلیدی دور می‌کرد. نویسنده علاوه بر این، پادشاهان ایرانی را دارای ویژگی فردیت عارفانه و نیز

به اعتقاد نویسنده آن چیزی که باعث شد ایرانیان به اسلام گرایش پیدا کنند، علاوه بر مرکزیت مفهوم توحید در عقاید اسلامی، ایده‌های برابری جویانه موجود در دین اسلام بود که انسان‌ها را فارغ از نژاد و رنگ پوست و... برابر در نظر می‌گرفت

عقلانی و کارساز باشند و سنت‌هایی که با این ویژگی‌ها سازگاری ندارند منسوخ هستند و پافشاری بر آن‌ها همان سنت‌گرایی است. اعتدال و میانه روی از مهمترین جنبه‌های میراث سنت در ایران است. نویسنده معتقد است ایرانیان همواره از این اعتدال برخوردار بوده‌اند. البته شواهدی که نویسنده ذکر می‌کند چنان قانون کننه نیست، بخشی از شواهد نویسنده به آثار و منابع ادبی ایرانی مانند گلستان و مربوط می‌شود که بر این اساس نمی‌توان گفت در جامعه نیز جاری و ساری باشد. شواهدی نیز که درباره جامعه ارائه می‌شود، مانند اعتدال در غذاها و نیز پوشش دلیل متفقی برای آن وجود ندارد. به عنوان مثال نویسنده معتقد است که غذاهای ایرانی غذای سالمی هستند. به نظر می‌رسد این سخن چنان با واقعیات سازگاری ندارد. جوامع دیگری هستند که با تغذیه سالمی که به صورت سنتی دارند حتی توانسته‌اند عمر مردم خود را افزایش دهند و این مطلب تا بدانجا که می‌دانیم در مورد جامعه ایران صدق نمی‌کند.

ویژگی دیگر، فتوت و حوان مردی است. این سخن را در مورد جامعه ایران می‌توان پذیرفت. البته اینکه در زمان حاضر چقدر از این سنت باقی مانده است محل نقاش است. نویسنده در این قسمت نیز شواهد خود را از گلستان، سمک عیار، و فتوت نامه سلطانی و... می‌آورد و البته آنچه در مورد جامعه ذکر می‌کند اماره‌هایی منفرد هستند که دلیل متفقی را در اختیار مانمی‌گذارند.

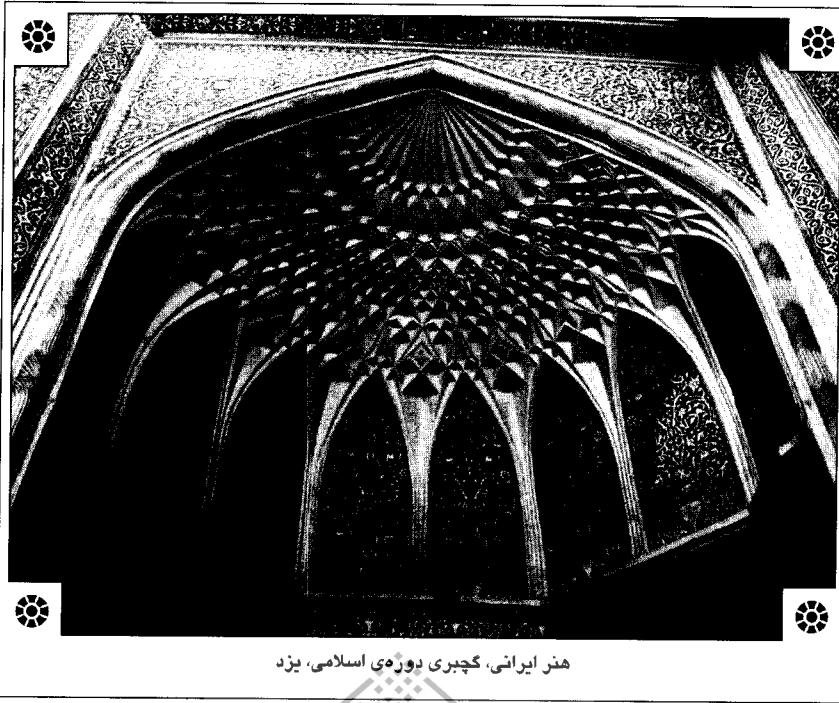
گفتار پنجم به تجدّد اختصاص دارد. از نظر نویسنده، تجدّد «چهارمین بستر از رودخانه پر فراز و نشیب هویت و فرهنگ ایرانی» است.^{۱۲} ایرانیان تجدّد را نیز همانند اسلام در حالی پذیرفتند که هیچ نقشی در تولید آن نداشتند. آن‌ها در قبال این تحولات به جای «تحلیل نامه» به نوشتن «حیرت نامه» اشتغال وزیبدند و به جای بازیگری به تماساچی تبدیل شدند. در حالی که ایران، اسلام و سنت جزئی از میراث گذشته بودند، تجدّد سابقه چنانی در هویت ایرانی نداشت. بنابراین ایرانیان می‌باشد از یک سو این مطلب را به لحاظ ذهنی می‌پذیرفتند که خود در به وجود آمدن این پدیده نقش مستقیم نداشتند. از طرف دیگر باید بر احساس از خود بیگانگی با ابزار دستیابی به آن غلبه می‌کردند. از سوی دیگر باید با عوامل منفی آن به مبارزه برمی‌خاستند. نویسنده دو مفهوم اصلی و مرکزی تجدّد را فردیت مسئول و آزادی معمول می‌داند. وی معتقد است ایرانیان در دو سه سده گذشته در دستیابی به این دو مقوله موفق نبوده‌اند. به نظر نویسنده مهمترین عامل در ورای جریان‌های مهم معاصر از جمله

آیین زردهشتی پشت کردن و به اسلام روی آوردند. به اعتقاد نویسنده آن چیزی که باعث شد ایرانیان به اسلام گرایش پیدا کنند، علاوه بر مرکزیت مفهوم توحید در عقاید اسلامی، ایده‌های برابری جویانه موجود در دین اسلام بود که انسان‌ها را فارغ از نزد و رنگ پوست و برابر در نظر می‌گرفت. این ایده را قبل از آن ایرانیان در اندیشه‌های مزدک دیده بودند و درواقع دین اسلام تداعی کننده ایده‌های مزدکی بود و بدین ترتیب مورد اقبال ایرانیان قرار گرفت.^{۱۳} ایرانیان به اعتقاد نویسنده در سه مرحله به تعامل با اسلام پرداختند: در مرحله نخست که مناطقی از جهان به طور کلی در اسلام حل شدند و زبان عربی را پذیرفتند، این اتفاق در مورد ایرانیان نیفتاد. در این مرحله ایرانیان مسلمان شدند، اما با تردید به خلافت گردن نهادند و خود به بازیگری پرداختند. آن‌ها در این مرحله مجددًا مفهوم «شاه» را احیا کردند و در علوم اسلامی ایفا نقش کردند.^{۱۴} مرحله دوم از زمان صفویه آغاز شد. در این مرحله پس از هزار سال، ایران مستقل و ملی در عرصه جهانی ظهرور یافت. همچنین در این دوره هویت تازه‌ای برای ایرانیان شکل گرفت که روزآمد، ایرانی و اسلامی بود و در چارچوب سنت راجح در ایران قرار داشت.^{۱۵} سوئین مرحله از این تعامل که در دوران اخیر اتفاق افتاد، ایرانیان به تجدّد روی آوردن و تا حدودی به دین پشت کرند. به اعتقاد نویسنده در این دوره که تقریباً از سال ۱۳۴۰ هجری شمسی آغاز شد، دین همانند اوخر دوره ساسانی حکومتی شد و استقلال خود را از دست داد. در نتیجه اسلامیان ایران دین را به ابزاری برای مقابله با این وضعیت درآوردند. دین به اندیشه انقلاب بدل شد. نویسنده معتقد است در این مرحله اسلام‌گرایان توانستند تمامی اجزای جامعه ایرانی را جذب کنند.

نویسنده در این گفتار بین سنت و سنت گرایی، اسلام و اسلام‌گرایی و نیز تجدّد و تجدّد گرایی تفاوت قائل می‌شود. سنت، اسلام و تجدّد را مثبت قلمداد می‌کند و در مقابل این مقوله‌ها را با پسوند «گرایی» که به معنای تبدیل شدن آن‌ها به ایدئولوژی متصل و همراه با تعصب است، منفی می‌داند. گفتار چهارم به موضوع سنت اختصاص دارد. همان‌طور که گفته شد، نویسنده میان سنت و سنت گرایی فرق می‌گذارد. در ابتدا این گفتار، سخنی از یاریسلاو پلیکان می‌آورد که می‌گوید: «سنت آینین زنده مردگان است در حالی که سنت گرایی آینین مرد زنده‌گان».^{۱۶} نویسنده با استفاده از این سخن، سنت ایرانی استمرار آن را مطلوب در نظر می‌گیرد و تعصب و تصلب بر سنت‌های منسوخ را ناپسند و درجا زدن و واپس گرایی قلمداد می‌کند. وی سنت‌هایی را مفید می‌داند که

در سال‌های پس از انقلاب مشروطیت غرب‌گرایی شتاب
بیشتری به خود می‌گیرد و در مقابل واکنشی را به
صورت بازگشت به خویشتن و تقبیح غرب‌گرایی به
عنوان غرب‌زدگی به دنبال می‌آورد

هویت و تاریخ



هنر ایرانی، گلبری دوره‌ی اسلامی، بیز

انقلاب مشروطیت، نهضت ملّی، و انقلاب ۱۳۵۷، روش نبودن تکلیف کرد و یا به مسخره گرفت. ابزاری کردن ارزش از همه مضرتر است.^۶ تعامل ایران با تجدد و جایگاه میراث آن در زندگی سیاسی و اجتماعی کتاب مشکله هویت ایرانیان امروز: اینقای نقش در عصر یک تمدن ایران است. نخستین آشنایی ایرانیان با تجدد از طریق جنگ‌های ایران و چند فرهنگ در واقع درآمدی برای مطالعه هویت در ایران محسوب می‌شود. نویسنده به شکلی گستردۀ و پراکنده به مطالبی می‌پردازد که هر کدام از آن‌ها نیازمند بررسی مفصل است. به علاوه مباحثی نادیده میرزا، اصلاحات امیرکبیر و مشیرالدوله و انقلاب مشروطه و اختلاف میان طرفداران سنت و تجدد در هر کدام از این مراحل - بهویژه در انقلاب مشروطه - مطالبی است که نویسنده در بحث خود درباره روند تجدد در ایران بدان می‌پردازد. نویسنده این تقابل را تقابل و تمايز میان دو اندیشه مبتنی بر آزادی و مبتنی بر قدرت می‌داند.^۷

پی‌نوشت:

۱ فرهنگ رجایی، مشکله هویت ایرانیان امروز: اینقای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ

(تهران: نشر نی، ۱۳۸۲).

۲ همان، ص ۱۳.

۳ همان، ص ۱۴.

۴ همان، ص ۲۸.

۵ رجوع شود به: آمارتیا سن، هویت و خشونت: توهمندی، تقدیر، ترجمه فریدون مجلسی (تهران: انتشارات آشیان، ۱۳۸۸)، صص ۴۰-۴۸.

۶ رجایی، پیشین، ص ۱۱.

۷ همان، ص ۹۳.

۸ همان، صص ۹۵-۶.

۹ همان، ص ۱۰۶.

۱۰ همان، صص ۱۲۴-۱۱۸.

۱۱ همان، صص ۱۲۷-۱۲۶.

۱۲ همان، ص ۱۳۱.

۱۳ همان، ص ۱۳۵.

۱۴ همان، ص ۱۶۱.

۱۵ همان، صص ۲۲۳-۱۸۵.

۱۶ همان، صص ۲۴۳-۲۳۳.

این وضعیت در سال‌های پس از انقلاب مشروطیت نیز ادامه می‌یابند.

البته در این دوره غرب‌گرایی شتاب بیشتری به خود می‌گیرد و در مقابل

خود واکنشی را به صورت بازگشت به خویشتن و تقبیح غرب‌گرایی به

عنوان غرب‌زدگی به دنبال آورد. بدین ترتیب نویسنده انقلاب اسلامی را

یکی از این تقابل‌ها در نظر می‌گیرد.

گفتار ششم به اینقای نقش در عصر اطلاعات اختصاص دارد. نویسنده

با این پیش فرض که بشریت دوره یک فرهنگ را پشت سر گذاشته است

و عصر جدید عصر اینقای نقش فرهنگ‌هاست، این پرسش را پیش روی

خواننده قرار می‌دهد که آیا ایران می‌تواند در این دوره جدید از این فرست

استفاده کرده، به اینقای نقش پردازد. به اعتقاد نویسنده راه مناسب اینقای

نقش و رشد این دوره جدید، همه با هم بودن، به کار بدن ابتکار و نه

تقلید، و گریز و دوری از رهیافت ابزاری نسبت به عناصر تشکیل دهنده

هویت - یعنی ارزش‌ها - است. هیچ ارزشی را نباید زیر پا گذاشت، ابزاری